

خبرایات

پول کجاست؟

جواد طوسی

● یک زمان نه‌چندان دور که این همه پردیس سینمایی نبود، همین سینما عصر جدید یا سینما شهر قاصه در جوار سینما آزادی و سینما کریستال در لاله‌زار نو، مکان‌های شناخته‌شده‌ای برای نمایش فیلم‌های برتر ایرانی و شماری از آثار متفاوت خارجی بودند. در این سینماها می‌شد با افرادی از طیف‌های مختلف جامعه (اعم از دانشجو، کارمند و دیگر اقشار فرهنگی) روبه‌رو شد که فیلم‌دین برایشان اهمیت داشت و هر فیلمی را نمی‌دیدند و تعلق‌خاطرشان نسبت به یک فیلم یا نگاه فادانه‌شان در مورد فیلمی دیگر، متکی به دلایل و مبانی استدلالی قوی بود. این فضا و مراجعان جدی‌شان باعث می‌شد که همین چند سینما به صورت پاتوق دربیایند و نوستالژی سال‌های بعد را برای شماری از تماشاگرانشان رقم بزنند.
صاحبان این سینماها هم از جمله زنده‌یادها هوشنگ کاوه و صابر رهبر، آدم‌های خوش‌فکر و باتجربه‌ای بودند و تبلیغات مناسبی برای فیلم‌ها در نظر می‌گرفتند. اما حالا در این کثرت و رونق نسبی سالن‌های سینمایی (و البته غیبت نمایش نیم‌بند فیلم خارجی)، چنین وضعیتی را شاهد نیستیم. آنچه در این نمایش انبوه و متنوع فیلم در پردیس‌های سینماهای چندسالنه رعایت نمی‌شود، مدیریت فرهنگی صحیح و دلسوزانه است.
ظاهرا برای مدیران و صاحبان اغلب این مکان‌ها پرشدن هرچه بیشتر سالن‌ها (با هر تمهید و ترفند و در‌صورت لزوم، جابه‌جایی فیلم‌ها) اهمیت اولیه را دارد. دیگر در این مناسبات و رقابت بی‌رحمانه مهم نیست فیلم‌هایی مثل «شعله‌ور» حمید نعمت‌الله، «پشت دیوار سکوت» مسعود جعفری جوزانی و «کار کثیف» خسرو معصومی تباه می‌شوند. در چنین آشفته‌بازاری که یکباره در دوره‌ای نسبتا طولانی «فیلم کم‌دی» سکه روز می‌شود و کارگردان و تهیه‌کننده و سینمدار به این نوع فیلم‌ها توجه افراطی نشان می‌دهند، امکان فرهنگ‌سازی مخرب نیز وجود دارد؛ اتفاقی که در شرایط کنونی در شرف وقوع است و به بهانه سرگرمی‌سازی و خنداندن مردم و تغییر فضای عبوس و دلمرده جامعه، هر جنس نازل و پنجلی را به مشتری قالب می‌کنند و سطح سلیقه او را به‌تدریج پایین می‌آورند. تداوم و تعمیم این نگاه سهل‌پسند و سخیف باعث می‌شود که بیننده ظرفیت و آمادگی پذیرش مضامین و شیوه‌های بیانی و اجرایی متفاوت را نداشته باشد. این درحالی‌ست که تغییر سیرفت و عدم ارتقای فرهنگی می‌تواند از یک سو تعریف غلط و انحرافی از سینمای عامه‌پسند و سرگرم‌کننده ارائه دهد و از سوی دیگر مانع از ایجاد تنوع در چرخ تولید سالانه شود و فیلم‌سازان ساعدی که فکر و ایده‌های نو و خلاقانه دارند را سرخورده کند. از دو حال خارج نیست، یا این دسته از فیلم‌سازان رفته رفته متروزی و از دور خارج می‌شوند یا درصدد برمی‌آیند برای ادامه حیات هنری خود قید نگاه مستقل و تجربه در عرصه‌های نو و متفاوت را بزنند و مهرنگ جماعت شوند و به سینمای پولساز و متعفن رو بیاورند و بعضا کاسب شوند. در میان همین فیلم‌های مغضوب‌واقع‌شده، «شعله‌ور» از جنبه‌های مختلف تجربه‌ای بدیع و ارزشمند است. به جرئت می‌توان گفت که سینمای ما تاکنون چنین صدقه‌رمانی که در کش‌وقوس ترک اعتیادش این‌گونه رفتار سادمازوخستی داشته باشد، به خود ندیده است. دقت عمل حمید نعمت‌الله در خلق و پرورش یک شخصیت غریب و استثنایی که با همه دافعه‌ها و کمپلیکس‌های درونی‌اش راوی اصلی فیلم‌ها نیز به شمار می‌آید، مثال‌زدنی است. این ریسک‌پذیری توأم با اعتمادبنفس زیاد فیلم‌ساز، نتیجه درخشانی در حیطه کارگردانی و استفاده درست از لوکیشن و شخصیت‌پردازی روان‌کاوانه داشته است. با این ویژگی‌های قابل بحث، بیننده آشنا به این حوزه تأسف می‌خورد که چرا ارزش‌های واقعی این‌گونه فیلم‌ها مورد شناسایی و ارزیابی درست قرار نمی‌گیرند؟ در مورد فیلم‌های دیگری که نام برده شد نیز متأسفانه کم و بیش همین وضعیت قابل پیش‌بینی است.

هفدهمین جشنواره بین‌المللی نمایش عروسکی تهران- مبارک هفتم شهریورماه به کار خود پایان داد با این امید که عروسک‌ها برای دو سال دیگر به صندوقچه نروند، بلکه در این فاصله، با اجرای عمومی نمایش‌های جشنواره، مجالی برای خودنمایی پیدا کنند و به حیات نمایشی خود ادامه دهند.
مرضیه برومند اسمسال برای سومین دوره پایای دبیری این جشنواره را برعهده داشت. او به‌همراه هنرمندانی مانند بهروز غریب‌پور و جواد ذوالفقاری اواخر دهه ۶۰ جشنواره نمایش عروسکی را راه‌اندازی کردند. برومند بعد از مدتی به دلیل مشغله‌هایش در سینما و تلویزیون، مدتی از این جشنواره فاصله گرفت تا اینکه از سال ۹۳ به‌عنوان دبیر یازدهمین جشنواره نمایش عروسکی بار دیگر به این جشنواره بازگشت و برای سه دوره پیاپی، دبیری آن را عهده‌دار شد. در گرماگرم هفدهمین دوره این جشنواره گفت‌وگویی با او داشتیم که در آن هم از کاربرد عروسک در جهان پرآشوب امروز سخن گفت و هم نگرانی‌های خود را درباره مسکلی‌اش، از فرهنگی مطرح کرد و با همان لحن طنز همیشه‌گی‌اش، از حامد بهداد هم بادی کرد.

✎ در یکی، دو ماه گذشته که به برگزاری این دوره از جشنواره نزدیک می‌شدیم، به‌صورت غیررسمی از شما به قصد داشتید استعفا دهید.

به مسئولان اعلام می‌کنم اگر برخی شرایط را فراهم نکنند، استعفا می‌دهم. وقتی می‌فهمند واقعا قصد رفتن دارم، به خواسته‌های ما ترتیب‌اثر می‌دهند. البته در تمام این سال‌ها هیچ‌گاه به دروغ نگفته‌ام که استعفا می‌دهم، چون برخی حداقل‌ها را برای خودم معیار قرار داده‌ام و دیگر نمی‌توان از آن حداقل‌ها کوتاه آمد.

✎ این حداقل فقط مختص بودجه‌ایست یا به تمام شرایطی که برای برگزاری جشنواره به آنها نیاز داشتید، مربوط می‌شود؟

بیشتر مربوط به بودجه می‌شود، چون در طول سال‌هایی که دبیر جشنواره بین‌المللی تئاتر عروسکی هستم، توانستم شرایطی را به وجود بیاورم که در تصمیم‌گیری‌ها، انتخاب همکاران و... استقلال داشته باشم. از دوره نخست‌ی که دبیری جشنواره را قبول کردم؛ یعنی جشنواره پانزدهم که حسین طاهری مدیر اداره کل هنرهای نمایشی بود، این شروط را اعلام کرده بودم و هر زمان که دیدم استقلال رعایت نمی‌شود، شدیدا نسبت به آن اعتراض کردم و دوباره استقلال را به دست آوردم و توانستم با این کار، استقلال اعلام و تا امروز حفظ کنم. در زمینه بودجه چالش‌هایی وجود داشت تا بتوانم به دوستان بقبولانم درصدی که نسبت به دوره شانزدهم به بودجه جشنواره افزوده شده است، هیچ سختی با تورم چندبرابری و مشکلات اقتصادی ندارد و بسیار اندک است. درواقع با توجه به تورم، ما جشنواره را با بودجه‌ای بسیار کمتر از دوره قبلی برگزار می‌کنیم.

✎ در این دوره از جشنواره همراه با اعضای هیئت انتخاب به شهرهای دیگر ایران رفتید و نمایش‌های عروسکی دیگر استان‌ها را رصد کردید. شرایط تئاتر عروسکی در شهرستان‌ها به چه صورت است؟

شرایط بهتر از آن چیزی بود که خودم توقع داشتم. من به دو استان سر زدم. در بندرعباس یک پارک بسیار قشنگ بود که همه در آن تمرین می‌کردند یا در نزد سالن خوبی وجود داشت که گروه‌ها در آن اجرا می‌کردند و فضایی شاد، پرحرکت و پرفرت‌وآمد و خوبی داشت. دوستان شهرستان‌های دیگری هم رفته‌اند. واقعا از تصویری که داشتیم بهتر بود، اما باید امکانات بیشتری داشته باشد و بسطی از این شهرها امکانات اولیه را نداشته. کرمانشاه هم گروه‌های عروسکی بسیار قوی‌ای دارد، اما امکانات بیشتری مورد نیاز است.

✎ این روزها وضعیت اقتصادی کشور شرایط بسیار ناپسامانی دارد و بخش فرهنگی معمولاً نخستین بخشی است که دچار مشکل می‌شود و از بودجه‌اش می‌کاهد. جشنواره تئاتر عروسکی هم جشنواره‌ای بسیار بره‌زین است، چون گروه‌های خارجی در این جشنواره حضور دارند، گروه‌هایی از شهرستان در جشنواره نمایش اجرا می‌کنند، قرار است حتی گروه‌هایی که در جشنواره

پذیرفته نشده‌اند به تهران بیایند و میهمان جشنواره هستند و از همه مهم‌تر ساخت عروسک هم بسیار هزینه‌بر است. چگونه با وجود کم‌بودن بودجه این بخش‌ها را هماهنگ کردید؟

بخش فرهنگ همواره شرایط بسیار بدی را داشته است و از دید من با نابسامان‌شدن شرایط اقتصادی جامعه، بدترشدن وضعیت بودجه فرهنگی چندان به چشم نمی‌آید! کل بودجه جشنواره ما به‌اندازه دستمزد یک سلب‌برتی درجه‌دوی سینماست! اصولا بودجه جشنواره پایین است و اگر جشنواره پویاست، تنها به لطف فداکاری و ایثار بچه‌هایی است که آن را اداره می‌کنند. آنها با شرایطی کار می‌کنند که تفاوتی با مجانی کارکردن ندارد، چون در این‌گونه مواقع، هیچ‌گاه در چیزهایی که در معرض دید قرار دارد، صرفه‌جویی نمی‌شود و در نتیجه به نیروی انسانی جفا می‌شود. نیروی انسانی هم که همواره در حیطه فرهنگ و هنر ایثارگر است، باز هم ایثار می‌کند. البته این مشکل تنها به بودجه جشنواره و امروز و دیروز مربوط نمی‌شود؛ بودجه تئاتر بسیار اندک است. همین کمک هزینه‌ای که به گروه‌ها پرداخت می‌شود همواره بسیار اندک بوده است.

✎ در این دوره وضعیت کمک‌هزینه‌ها به چه شکلی بود؟ همواره یکی از انتقادات گروه‌های شرکت‌کننده در جشنواره‌ها، تأخیر در پرداخت کمک‌هزینه و مبلغ ناچیز آن است.

با سقفی برای این کمک‌هزینه تعریف کرده‌ام، اما به اغلب گروه‌ها این سقف داده نمی‌شود، بلکه مبلغی میانه به گروه‌ها تعلق می‌گیرد. البته در هر سال سقف کمک هزینه‌ها را مقصداری بالاتر می‌بریم؛ برای مثال در دوره قبل، سقف کمک‌هزینه‌ها ۹ میلیون تومان بود و در دوره هفدهم و بعد از دو سال، این مبلغ به ۱۲ میلیون رسید. اما باید ببینیم چند گروه کمک هزینه ۱۲ میلیون تومانی دریافت می‌کنند! البته هنوز کمک‌هزینه‌ها به‌صورت کامل پرداخت نشده و گروه‌ها نصف کمک هزینه‌ای را که برای آنها در نظر گرفته شده است دریافت کرده‌اند. در واقع تلاش کردیم بودجه اندکی را که در اختیار داریم، با انصاف و عدالت تقسیم کنیم تا نسبت درستی برای حضور شش گروه خارجی اختصاص می‌دادیم، به یک‌سوم رساندیم. برای این منظور برخی از هزینه‌ها را بر عهده سفارتخانه‌ها قرار دادیم و همچنین از گروه‌ها تخفیف گرفتیم. یکی دیگر از راه‌حل‌ها برای کم‌کردن هزینه‌های جشنواره، تغییر مکان اسکان گروه‌های خارجی بود. در دوره‌های گذشته، این گروه‌ها در هتل فردوسی اسکان می‌یافتند، اما در این دوره تصمیم گرفتیم این گروه‌ها در کنار گروه‌های ایرانی در هتل باباظاهر مستقر باشند یا اگر در دوره‌های گذشته می‌توانستند ناهار، شام، پذیرایی و... را از یک منو انتخاب کنند، در این دوره همان

با مرضیه برومند، دبیر هفدهمین جشنواره بین‌المللی نمایش عروسکی تهران- مبارک

حرف‌های تلخ از زبان عروسک‌ها دلپذیر می‌شود

سحر سلطانی



سحر سلطانی

غذایی را می‌خورند که برای گروه‌های ایرانی در نظر گرفته شده است. البته سفارتخانه‌ها هم بسیار کمک کردند؛ برای مثال سفارت فرانسه بیشتر هزینه‌های گروه‌های حاضر از این کشور را تقبل کرده است. همچنین به غیر از گروه افغانستان، سایر گروه‌ها هزینه بلیت‌ها را خودشان بر عهده گرفته‌اند. ما فقط از گروه افغانستان حمایت کردیم.

✎ این حمایت به چه دلیل است؟

چون احساس می‌کنم مثل خودمان هستند و به‌دلیل روابط فرهنگی‌ای که با هم داریم، حس می‌کنم از یکی از استان‌های خودمان به جشنواره می‌آیند. این دوستان هم‌زبان ما هستند و من برای آنها احترام زیادی قائلم چون با مشکلات فراوانی که با آنها دست‌به‌گریان هستم، همواره تحت هجوم داعش، طالبان و القاعده هستم، در کابل تاتر کار می‌کنند. در نتیجه وقتی انسیتیتو گونه که قرار بود در تهیه بلیت این گروه من را همراهی کند و هزینه بلیت آنها را نداد، با کمال میل پرداخت کردیم. شاید خیلی بیشتر از گروه‌های اروپایی، برای حضور گروه تئاتر افغانستان هزینه کرده باشیم.

✎ آیا در مسیر پابین آوردن هزینه‌ها لطمه‌ای هم به حضور گروه‌های خارجی وارد آمد؟ گروهی نبود که دوست داشته باشید در جشنواره حضور یابد، اما به‌دلیل مشکلات مالی نتوانید آن گروه را دعوت کنید؟

در زمان انتخاب آثار، می‌دیدیم برای حضور برخی از آثار باید بسیار هزینه کنیم و چندان آثار جذاب، چشم‌گیر و فوق‌العاده‌ای نبودند که بخواهیم تمام توانمان را برای آوردن آن گروه‌ها صرف کنیم، به‌همین‌دلیل حس کردیم اصلا نیازی نیست در این شرایط این گروه به ایران بیایند. تنها گروهی که برای اینکه به ایران بیایند باید زیاد هزینه می‌کردیم چون گروهی ۳۵ نفره هستند، گروه تئاتر «براستف» از روسیه بود. بسیار خوب بود اگر این گروه به ایران می‌آمد چون با حضورشان، اتفاق‌های عجیب‌وغریب و حیرت‌انگیزی را رقم می‌زدند و از نظر آموزش برای بچه‌ها فوق‌العاده خوب بود و ما هم از آنها دعوت کردیم در جشنواره حضور پیدا کنند، هزینه‌های این گروه بالا بود، اما با صحبت‌هایی که داشتیم، از آنها تخفیف گرفته بودیم. در نهایت قرار بر این شد «براستف» به ایران بیاید، اما ناگهان گروه‌ها را به‌خاطر انتخاب آن‌ها گفتند که این گروه به ایران نمی‌آید، پس بعد از یکگیری‌هایی که انجام شد، فهمیدیم می‌ترسند به ایران بیایند چون فکر می‌کنند ممکن است جنگ درگیرند!

✎ یکی از مسائلی که از سوی برخی از گروه‌های تئاتر مطرح می‌شود این است که چرا در جشنواره تئاتر عروسکی بخش رقابتی وجود ندارد، درحالی‌که وجود رقابت می‌تواند شور و شوق بیشتری به جشنواره و گروه‌ها بدهد.

این مسئله یکی از معدود مواردی است که خودم درباره آن به نتیجه نرسیده‌ام و نمی‌دانم آیا رقابتی برگزارشدن جشنواره اتفاق خوبی است یا بد! سنت جشنواره تئاتر عروسکی تهران – مبارک این است که رقابت در بخش انتخاب آثار اتفاق بیفتد. افرادی که جشنواره تئاتر عروسکی را پایه‌گذاری کرده‌اند یعنی بهروز غریب‌پور، مرحوم جواد ذوالفقاری و استادان دیگر، تصمیم گرفتند جشنواره رقابتی نباشد، چون اغلب جشنواره‌های تئاتر عروسکی در دنیا غیررقابتی هستند. در بخش‌های مختلف جشنواره واقعا میان گروه‌ها رقابت ایجاد شد، هرچند این رقابت در بخش صحنه‌ای مشخص‌تر بود و با این شیوه حس رقابتی را که میان گروه‌ها برقرار است، تا حدی برطرف کردیم. از سویی دیگر دیدم‌ام که اول یا دوم‌شدن نمایش‌ها بحث‌برانگیز می‌شود و در ایران هنوز این داوری جای‌بقاعده است.

حتی برخی از گروه‌ها به هیئت انتخاب اعتراض می‌کنند و اعتراض‌ها پارتی‌بازی صورت گرفته است! حتی برنامه‌ای را در نظر گرفته‌ام و خودم به تنهایی و با مسئولیت خودم در چند بخش خاص، اگر اتفاق ویژه‌ای ببینم، به عنوان مثال اثری از نمایشنامه یا عروسک با طراحی صحنه ویژه‌ای یا بازیگری و بازی‌دهندگی عروسک خاص و مجذوب‌کننده‌ای برخوردار باشد، تقدیر می‌کنم. فردوسی اسکان می‌توانست که در این دوره تصمیم گرفتیم نمی‌کنم چون طبیعتا با دوستانی که آثار ا دیده‌اند، مشورت خواهیم کرد. در دوره گذشته جشنواره هم به چهار یا پنج نمایش هدیه دادم.

✎ به نظر می‌رسد در برخی از جوامع همچون جامعه خودمان تحمل حرف مخالف وجود ندارد و این مسئله در بخش سیاسی بغرنج‌تر هم می‌شود. آیا می‌توان گفت در این نوع جامعه‌ها از عروسک برای گفتن این حرف‌ها استفاده می‌شود چون شنیدن حرف مخالف از زبان عروسک‌ها کمتر ناراحت‌کننده است؟

بله. به خاطر نوع کاربرد عروسک‌ها که به نوعی شبیه تلخک‌های دربار هستند، این وظیفه بر عهده عروسک‌ها گذاشته شده است و این روزها هم شاهد این نوع استفاده

از عروسک‌ها هستیم. به عنوان مثال حرف‌های عروسک جناب‌خان تحمل می‌شود چون شوخ‌طبعانه است یا حرف‌هایی که کلاه‌قرمزی، آقای همساده، فامیل دور و... می‌زنند، می‌توانند تأثیرگذار باشند و توجه جلب کنند. با این رویکرد می‌توان تلخ‌ترین مسائل را دلنشین به مخاطب ارائه داد تا در ذهن‌ها هم حک شوند. البته متأسفانه این‌گونه آثار روی آدم‌های انرژیدر تأثیر می‌گذارد و برخی از اقشار جامعه اصلا درک نمی‌کنند مشکلات چه هستند و در نتیجه تأثیر نمی‌پذیرند. می‌گویند از کسی پرسیدند «دغدغه شما چیست؟» و او پاسخ داد: «دغدغه چیست؟» یعنی با این وضعیت هم روبه‌رو هستیم. به هر حال هنر بسیار توانااست و می‌تواند تأثیرات زیادی بر جامعه بگذارد و به همین دلیل است که برخی از دوستان با آن مخالف هستند چون می‌دانند هنر اثری عمیق دارد. به همین دلیل با هنرمندان به بهانه‌های مختلف مخالفت می‌کنند. به عنوان مثال کارهایی که بخشی‌ها در موسیقی مقامی خراسان انجام می‌دهند و آوازی که می‌خوانند، دقیقا بازتاب شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. خیلی زبیا این مسائل را بازتاب می‌دهند و در خلال اشعار، نغمه‌ها و حزنی که در صدای آنها هست می‌توان دریافت از آن منطقه از چه مشکلاتی رنج می‌برد. وقتی این نغمه‌ها از بیسن بروند، رابطه ما با اقوام از بین می‌رود. حامد بهداد ترانه‌ای خراسانی خوانده که بسیار زیباست و مدام در ماشین گوش می‌دهم و از او تشکر می‌کنم؛ خواندنش از بازی‌اش بهتر است البته بچه بسیار مستعدی است و اگر دیوانه‌بازی درنیارود، خیلی خوب است؛ یا ترانه دیگری که محسن چاووشی خوانده و به‌خوبی نشانگر رنج یک کارگر آبادانی عاشق است که پولش را ن داده‌اند و حال آنکه او آرزو دارد روزتر دستمزدش را بگیرد و برای معشوقه‌اش پول بخردا اینها بازتاب اجتماعی و وضعیت اقتصادی اجتماعی آن خطه خاص است و بسیار هم زیباست ولی متأسفانه این روزها می‌بینیم که دیگر اقوام ما صدای ماندگار ندارند.

✎ کمی به عقب برگردیم، نخستین دوره جشنواره بین‌المللی تئاتر عروسکی سال ۱۳۶۸ برگزار شد و تا سه سال بعد به‌صورت سالانه برگزار شد و سپس این جشنواره دوسالانه شد اما مدت بسیار طولانی‌ای است که جشنواره تئاتر عروسکی برگزار می‌شود. سیر این جشنواره در ۳۰ سال گذشته را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من در سال‌های ابتدایی برگزاری جشنواره در کنار آن بودم اما چون مدتی درگیر کارهای تصویری شدم، از دوره‌های هفتم تا هشتم، کمی از جشنواره دور شدم. البته در دورانی که می‌گویم از جشنواره دور شدم معمولا با به عنوان داور حضور داشتم یا جشنواره را رصد می‌کردم و از دوره پانزدهم به جشنواره بازگشتم اما حس می‌کنم که در دورانی جشنواره باری به‌رجهت برگزار شد و بازتاب خوبی از جشنواره را شاهد نمودیم هرچند نمی‌دانم چه میزان این حس درست است اما جشنواره تئاتر عروسکی دانشگاهی بسیار پویا و خوب بود و من هر سال در این جشنواره حضور داشتم. هرچند در دوره‌ای با وزارت علوم که وظیفه برگزاری جشنواره را بر عهده داشت، درگیر بحث شدم و دیگر همراهشان نبودم، معتقدم آن جشنواره بسیار بر تئاتر عروسکی تأثیرگذار بود و تأثیراتش از آن تهران مبارک بیشتر بود. افرادی که در این سه دوره با من همکاری می‌کردند تا جشنواره تهران مبارک را برگزار کنیم از جشنواره عروسکی تئاتر دانشگاهی همراه من شدند و تجربیاتشان واقعا به من کمک کرد. امیدوارم جشنواره تئاتر عروسکی دانشگاهی هم دوباره راه بیفتد.

✎ در این دوره از جشنواره نمایش عروسکی شاهد اضافه‌شدن بخش تئاتر دانش‌آموزی هستیم. با توجه به اینکه وضعیت و شیوه‌های آموزشی در مدارس ما بسیار نگران‌کننده، پوسیده و یک‌جانبه است، فکر می‌کنید چرا مسئولان وزارت آموزش‌وپرورش متوجه این موضوع نیستند که با ابزارهای ماندند عروسک راحت‌تر می‌توان درس‌های مدرسه‌ای یا مسائل فرهنگی را به کودکان منتقل کرد؟

هنر و علوم انسانی در مدارس ما شرایط نامناسبی دارند. این سؤال را درباره بسیاری از مسائل باید پرسید که «چرا مسئولان متوجه نمی‌شوند؟». اتفاقا رها صبری یک شیوه تدریس عروسکی برای مربیان آموزش‌وپرورش دارد که بسیار جذاب است و کارایی دارد. او این شیوه را تدوین کرده است اما نمی‌دانم به چه دلیل از آن استفاده نمی‌شود. اینکه آموزش‌وپرورش ما کودکان را برای کنکوردارن بار می‌آورد اتفاق بدی است و متأسفانه اغلب پدرها و مادرها هم بیشتر نگران کنکور هستند. به مرور علوم انسانی کمرنگ شد و الان دیگر وجود ندارد. این روزها کودکان اصلا درسی به نام انشا ندارند. انشانوشتن سبب می‌شود سواد، آشنایی با ادبیات، دست‌خط و دیکته‌نوشتن کودکان ارتقا پیدا کند و تخیل آنها را پرورش می‌دهد. یکی از دلایلی که من دست به قلم دارم، نوشتن انشا در دوران مدرسه است. انشا بسیار زیا و مهم است. وقتی کودکان ما کتاب نخوانند و انشا هم ننویسند، این فاجعه‌ای که در سواد کودکان و جوانان و حتی جوانان امروز می‌بینیم، امری طبیعی است. آیا امروز کودکانی را پیدا می‌کنید که سعدی بخواند؟! بسیاری از حس‌های انسانی که در نسل ما وجود دارد، برگرفته از آموزه‌های آثار کلاسیک ماست. سعدی بسیار به ما آموخته است. به عنوان مثال سعدی می‌گوید: «برگ درختان سبز بیش از خاوند هوش/ هر ورقی دفتری است معرفت کردگار/ این بیت هم به خدایپرستی اشاره دارد و هم به محیط زیست و... بسیار عمیق است. آیا کودک امروز معنی این بیت را می‌فهمد؟ نظامی، فردوسی و... را می‌خواندیم و از آنها تأثیر می‌گرفتیم. از سویی دیگر جوانان این دوره با ادبیات مدرن و شاعران جدید هم آشنا نیستند و زلفی کره زده‌اند. بعد از تهاجم فرهنگی گله می‌کنند. وقتی فضا خالی باشد، این اتفاق، طبیعی است.

هنر

زیر آسمان فیروزه ای

این را فقط مادران می‌دانند

● ناستین مجابی: سال تحصیلی ۱۳۵۰- ۱۳۴۹ در دانشگاه تهران، در رشته تئاتر هم‌دانشکده شدیم. من بعد از دیلیم ازدواج کرده بودم و یک دختر داشتم. در ۲۴ سالگی وارد دانشگاه شده بودم. آقای عزت‌الله انتظامی هنرپیشه معروفی بود و یک ترم بالاتر از من بود. کلاس مشترکی داشتیم با دکتر فریدون رهنما. پاییز بود و هوا آفتابی. من از زیر پیلوت دانشکده معماری می‌رفتم به طرف کلاس. ایشان تا مرا دید، آمد جلو و سلام و احوال‌پرسی کردیم. با لحن شیرین و صدای تاتاری‌اش گفت به به شما خوبید! اقا! چطورن. سلام من را برسانید. گفتم چشم. گفت راستی مدتیہ دلم می‌خواد موضوعی را به اقا بگویم. ولی ندیدمشان. حالا به شما می‌گویم تا براش تعریف کنید که بنویسد. گفتم خودتان چرا نمی‌نویسید؟ گفت من که نویسنده نیستم. ایشان می‌تواند مطلب را خوب بیوراند. منتظر ایستادم. چشمان درشت و سیاه براقش را که تا به حال به من دوخته شده بود گرداند به طرف بالا، سفیدی چشمانش بیش از حد بود. گفت سال ۱۹۵۵ رفته بودم المان تا درس هنریشکی بخوانم. پول داشتم و مجبور بودم هم برای بهترشدن زبانم و هم برای امرارمعاش مدتی کار کنم. حقوق خوب مرا به کارگری در کارخانه دود-آهن کشاند. کاری خطرناک و سنگین بود و کمتر داوطلب داشت. استخدام کردند. برای اینکه پول اتوبوس ندهم، صبح زود راه می‌افتم. در صبح‌های سرد و سربی بدون بالاپوش مناسب تند راه می‌رفتم تا کمتر سردم شود و برسم به اتوبوسی که کارگران را می‌برد.

اتوبوس دورتر از کارخانه می‌ایستاد و باید مقداری پیاده می‌رفتم تا می‌رسیدم به محل کارم. میان‌بری پیدا کردم از بین خانه‌های یک طبقه کارگران محلی که ساختمان‌هایش با سیمان ساخته شده بودند و مثل هوا سرد و خاکسری بودند. اغلب تک‌اتاقی بود با یک پنجره دو لتی در ارتفاع یک‌متری زمین و یک در ورودی که موقع عبور من همه بسته بود. انگار کسی در آنها زندگی نمی‌کرد. با اینکه هوای سرد مرا می‌داند، اما میان آن‌همه خانه درسته، بازبودن هرروزه یک پنجره توجه مرا جلب می‌کرد. زنی حدودا ۸۰-۷۰ ساله با روسری کوچک راه‌راه سفید و آبی که پشت سرش گرہ می‌خورد و بخشی از موهای سپید و کم‌پشتش را می‌پوشاند در درگاه یکی از پنجره‌ها روی چهارپایه‌ای می‌نشست. دست‌های سفید و چاقش را روی هم می‌گذاشت و آنها را به لبه پنجره تکیه می‌داد. سرش همواره به طرف انتهای کوچه دراز که از وسطش جوی باریکی که فاضلاب خانه‌ها را به بیرون می‌برد، خم بود. نگاهش چیزی نمی‌دید جز راهی که به خیابان منتهی می‌شد. یکی، دو روز اول که توجهم به او جلب شد فکر کردم منتظر کسی است، اما تکرار آن صحنه در ساعاتی که می‌رفتم و برمی‌گشتم مرا کنجکاو کرد بدانم در هوای سرد، ساعات طولانی بر درگاه منتظر چیست. از همکاری پرسیدم. گفت من تازه آمده‌ام، نمی‌دانم. روزی هنگام ناهار که دور هم نشسته بودیم، پرسیدم اون خانمی که همیشه در قاب پنجره نشسته کیه. کارگر حمل گاری گفت: گودرون را می‌گوئی؟ بپجاره از وقتی پسرش در جنگ کشته شده، زده به سرش. زمستان و تابستان همان‌جا می‌شینہ. میگه منتظر پسررم هستم؛ میاد و لبخندی زد. زنگ خورد و برگشتمیم سر کار. از فرادی آن روز توجهم به او توأم با اندوه بود. حس انتظار مادری که در درگاه انگار مجسمه شده بود دلم را می‌فشرد. کلاس بازگویی شروع شده بود و باید کار را رها می‌کردم. هنوز تسویه‌حساب نگرده بودند. قرار گذاشتند پانزدهم ماه بقیه پولم را بپردازند. آن روز وقتی از جلوی پنجره زن گذشتم، هنوز چندقدمی رفته فکر کردم از کسی که حدود یک سال، کار سخت و خسته‌کننده را برابم اندکی تحمل‌پذیر کرده بود، بی‌انصافی است خداحافظی نکنم؛ خصوصا که این اواخر چندبار به هم لبخند زده بودیم و من چند روز بود با او سلام و خداحافظی می‌کردم. پایم کند شد و برگشتم. با خجالت رنتم جلو و گفتم از فردا سر کار نمی‌آیم، خواستم از شما خداحافظی کنم. ادامه دادم من هر روز که شما را می‌دیدم یاد مادرم می‌افتم. خندید و گفت درست که تمام شد برمی‌گردی؟ گفتم حتما. گفت سلام مرا به مادرت برسان. تا آن موقع پسر من هم برگشته است. موقع را مغتن شمردم و با اینکه می‌دانستم پسرش در جنگ کشته شده، اما خودم را به آن راه زدم و دست داد. ۱۵ روز بعد نزدیکی‌های ظهر رنتم پولم را بگیرم. از دور جماعتی را دیدم که توی کوچه تجمع کرده بودند. اولین فکری که به ذهنم رسید این بود که حتما اتفاقی برای زن افتاده. نزدیک‌تر اوا را دیدم که با همان لباس نشسته بر چهارپایه، اما این بار بیرون خانه کنار در و مر دی بلند و موبور حدود ۳۰ ساله کنارش ایستاده.